

## ملاحظات‌ی در اشتراکات میان گویش‌های گیلکی و بختیاری

محبوبه مسلمی‌زاده\*

### چکیده

هدف مقاله، مقایسهٔ دو گویش گیلکی و بختیاری و ارائهٔ شواهدی از همسانی‌ها و اشتراکات این دو گویش برای اثبات ارتباط تنگاتنگ فرهنگی میان اقوام ایرانی است. با عنایت به تحولات بسیاری که در طول تاریخ، عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و خانوادگی را متأثر نموده و به تبع آن در لایه‌های نخستین، زبان و گویش‌ها را نیز متحول کرده و گاهی برخی از آن‌ها را به ورطهٔ خاموشی و فراموشی کشیده، تحقیقات بنیادین در زبان‌ها و گویش‌های ایرانی ضرورت می‌یابد. در این تحقیق با استفاده از پرسشنامهٔ فرهنگستان زبان و ادب فارسی که برای جمع‌آوری گویش‌ها تنظیم شده، و تکمیل آن توسط تعدادی از گویشوران گیلکی و بختیاری، جزئیات پرسشنامه‌ها به روشی تحلیلی و مقایسه‌ای بررسی شده نتیجتاً جهت اثبات ادعا شماری از اشتراکات زبانی و آوایی و معنایی در این دو گویش ریشه‌یابی شده است.

کلیدواژه‌ها: گویش‌های ایرانی، گیلکی، بختیاری

## ۱. مقدمه

گردآوری و ثبت و ضبط گویش‌ها اهمیت بسزایی دارد. چه بسا با بررسی و تحلیل داده‌های گویشی، بسیاری از ناشناخته‌های زبانی شناخته و برخی ابهامات زبان‌شناختی زدوده می‌شود. در روزگار کنونی بسیاری از گویش‌های ایرانی خاموش شده‌اند و بسیاری دیگر رو به فراموشی نهاده و جای خود را به فارسی معیار داده‌اند و در این میان فن‌آوری نوین ارتباطات بر سرعت این روند افزوده است. گویش‌های ایرانی منابعی پر بار برای پژوهش‌های زبانی، ادبی، جامعه‌شناختی، مردم‌شناختی و تاریخی‌اند. از فواید آن بازشناسی لغات کهن و نادر، آگاهی از دگرگونی‌هایی آوایی/ واجی، صرفی، نحوی، معنایی و واژگانی در طول زمان در مناطق مختلف، طبقه‌بندی دقیق‌تر زبان‌ها و گویش‌های ایرانی و شناخت روابط آن‌ها، ثبت و ضبط گونه‌های زبانی رو به خاموشی و دیگر فواید را می‌توان برشمرد. هدف تحقیق حاضر نیز مقایسه دو گویش گیلکی و بختیاری و ارائه شواهدی از همسانی‌های این دو گویش است تا ارتباط نزدیک فرهنگی میان اقوام ایرانی را به اثبات رسانده، وجوه اشتراک بی‌ظنیری را که در سطح اجتماعات زبانی پراکنده در سراسر ایران وجود دارد، بشناساند و اتحاد فرهنگ‌های به ظاهر متفاوت ایرانی را با حذف مرزهای ظاهری که بر اثر گذر زمان به وجود آمده، معرفی کند.

در زمینه شناسایی گویش‌های ایرانی، کتب و مقالات متعددی نوشته شده است. در مقایسه این دو گویش، کتاب واژه‌نامه لری تألیف اکبر یاوریان، به ریشه‌شناسی و دستور زبان فرهنگ لری پرداخته و این گویش را با گویش‌های دیگری چون بختیاری، گیل و دیلم، بهدینان کرمان و یزد، سگری و دشتستانی و ... بررسی کرده است. ایران کلباسی، انواع ساخت‌های زمان گذشته ساده و گذشته نقلی در ۶۰ لهجه و گویش ایرانی را در «گذشته نقل در لهجه‌ها و گویش‌های ایرانی» دسته‌بندی کرده است. ورا سرگیونا راستار گویوا، ایران شناس برجسته روس، علاوه بر نگارش دستور زبان پهلوی، در مورد زبان گیلکی، مازندرانی، بلوچی، سنگسری، شهمیرزادی و ولاتری و گویش‌های مرکزی ایران تحقیقات مسوسطی کرده است. افزون بر این‌ها، در منابع بسیاری بر هر کدام از گویش‌های بختیاری و گیلکی به طور جداگانه مطالعاتی انجام گرفته، به ریشه‌ابی و بررسی تاریخچه آن‌ها پرداخته‌اند اما مقایسه‌ای در سطح واژگان و اشتراکات لفظی در خصوص این دو گویش صورت نگرفته است.

این تحقیق به روش میدانی و سپس مقایسه‌ای و تحلیلی انجام شده بدین ترتیب که پرسشنامه فرهنگستان زبان و ادب فارسی که به منظور گردآوری گویش‌های ایرانی تدوین شده، در اختیار گویشورانی از این دو خطه قرار گرفت. گویشوران بختیاری مورد نظر در این پرسشنامه متعلق به منطقه جنوبی جنوب

غربی ایران بویژه ایذه و پیرامون آن، باغملک، برخی روستاها مانند کولفرح و نعل‌کنان است و از گویشوران گیلک بیشتر محدوده رشت و بندرانزلی و آن نواحی در نظر است اما به جهت مقایسه در سطحی گسترده‌تر، با استفاده از فرهنگ گیل و دیلم نوشته محمود پاینده، معادل‌های گیلکی دیگر مناطق گیلان نیز بدین مجموعه افزوده شده است. پرسشنامه مذکور شامل واژه‌ها و جمله‌هاست اما به دلیل تنگنای این مقال، محدوده مطالعاتی تحقیق حاضر صرفاً واژگان (اسم و صفت) است و مقایسه و تحلیل افعال و جملات و نکات صرفی و نحوی به پژوهشی دیگر موکول می‌شود. به منظور مقایسه این واژگان، جدولی شش ستونی تنظیم شده که به ترتیب واژه فارسی، گیلکی و بختیاری در هر ردیف آورده شده و در ستون مقابل هرکدام از این واژگان، آوانگاری آن‌ها قید شده است. لازم به ذکر است که نگارش آواها با استفاده از آوانگاری بین‌المللی IPA انجام شده است. در ستون سوم مقابل برخی از واژگان گیلکی درون پرانتز کوتاه‌نوشت‌هایی درج شده که نشان‌دهنده کاربرد آن واژه در ناحیه خاصی از گیلان است. این کوتاه‌نوشت‌ها عبارتند از:

ش: شرق گیلان

غ: غرب گیلان

شغ: شرق و غرب گیلان

گا: گالشی، گویش کوه‌نشینان، دیلمی

ر: رشت

ان: انزلی

لا: لاهیجان

لن: لنگرود

رود: رودسر

ده: روستا و دهات، روستاهای شرق گیلان

سیا: سپاهکل

پا: پاشاکی

رحیم: رحیم‌آباد

## ۲. جغرافیای گیلان و خوزستان

### ۲.۱. گیلان و ایالات شمال باختری

«سفیدرود، پس از عبور از سلسله کوه‌های البرز در یک مجرای پیچ در پیچ در انتهای باختری ساحل جنوبی دریای خزر به آن دریا می‌ریزد و در این نقطه دلتایی دارای باتلاق‌های نسبتاً پهناور که پشت آن‌ها را سلسله کوه‌ها فراگرفته است، تشکیل می‌دهد. این دلتای سفیدرود که از جنوب و باختر نیم‌دایره بزرگی از تپه‌ها و کوه‌های پوشیده از جنگل بر آن احاطه کرده، ایالت کوچک گیلان است که اعراب آن را جیل و گیلان می‌گفتند و از سه ولایت کاملاً مختلف تشکیل می‌شود» (لسترنج، ۱۳۸۶: ۱۸۵). «در جنوب و باختر این ایالت آن قسمت از اقلیم جبال را که محاذی کوه‌های طالقان و طارم از ایالت جبال است بلاد دیلم و گاهی هم به صیغه جمع، دیلمان می‌نامیدند... حاشیه باریک ساحلی و دامنه‌های کوهستانی که از جنوب غربی دریای خزر به طرف شمال کشیده شده و از طرف خاور مقابل آن دریاست سرزمین طالش خوانده می‌شود که یاقوت آن را به شکل جمع طلشان یا طالشان ضبط کرده است... کرسی بلاد دیلم چنان‌که می‌گویند، رودبار نام داشته ولی محل آن مشخص نیست... در قرن هشتم، لاهیجان و فومن دارالملک جیلانات بود. شهر فومن و ولایت آن، واقع در باختر سفیدرود، از ساحل دورتر می‌باشد و بزرگ‌ترین شهر ناحیه کوهستانی دیلم به شمار آمده است... مستوفی یکی از قدیمی‌ترین مؤلفینی است که از رشت، کرسی فعلی گیلان، اسم برده... شفت یا شفته اسم شهری است که حمدالله مستوفی از آن به این دو نام یاد کرده است اگرچه اکنون فقط ولایت شفت در جنوب رشت باقی است» (لسترنج، ۱۳۸۶: ۸۸-۱۸۶).

### ۲.۲. خوزستان

«ایالت خوزستان از تمام زمین‌های رسوبی که رود کارون و شعب متعدّد آن ایجاد کرده‌اند تشکیل می‌شود... اعراب رود کارون را دُجیل اهواز می‌نامیدند (دجیل به معنی دجله کوچک است) کلمه خوزستان به معنی کشور خوزهاست و خوز را به صورت‌های هوز و حوز نیز می‌نوشتند و جمع هوز در زبان عربی اهواز است که نام کرسی ایالت خوزستان است و در آغاز امر نام آن سوق الاهواز بوده و الاهواز مختصر آن است. قسمت علیای رود دجیل، یعنی کارون، از کوه‌های لر بزرگ می‌گذرد ولی شعب آن رود از بلاد لر کوچک و جبال کردستان فرود می‌آید. سرچشمه دجیل، زردکوه است همان کوهی که از جانب دیگر آن

زاینده رود برمی‌خیزد و به طرف اصفهان جاری می‌شود... اهواز، کرسی استان خوزستان، در اصل هرمز شهر نام داشته (و در نسخه‌های خطی به صورت‌های هرمز اوشیر و هرمز اردشیر آمده که نام فارسی آن است)... کرسی دوم خوزستان که اعراب آن را تستر و ایرانیان شوشتر یا شوشتر می‌گفتند در شصت میلی شمال اهواز واقع است... در هشت فرسخی شمال باختری شوشتر سر راه دزفول خرابه‌هایی که امروز شاه آباد می‌نامند، دیده می‌شد و این جا موضع شعر جندی سابور یا جندی شاپور است. جندی شاپور در زمان ساسانیان کرسی خوزستان بود و تا زمان منصور خلیفه عباسی مدرسه پزشکی بزرگ آن که بختیشوع پزشک نصرانی آن را تأسیس کرده بود شهرت داشت... دزفول یعنی دزپل یا قلعه پل، بر کنار رودخانه دز در جنوب جندی شاپور واقع است و چون پل مشهوری که می‌گویند به فرمان شاپور دوم ساخته شده در آن جاست آن شهر بدین اسم موسوم گردیده است. این پل را اصطخری پل اندامش نامیده و بقایای آن هنوز وجود دارد... زمینی که در شمال و خاور دزفول و شوشتر واقع است در اوایل قرون وسطی به صحرای لر معروف بوده و اهالی آن همه لر بوده‌اند و از آن جا، پس از قرون وسطی به دو ولایت کوهستانی لر کوچک و لر بزرگ که جزء ایالت جبال است، مهاجرت کرده‌اند... در جنوب باختری دزفول خرابه‌های شوش، یعنی سوسای قدیم، نزدیک رود کرخه قرار دارد... گور دانیال پیغمبر بر جانب غربی آن شهر است... سه روزه راه در مشرق اهواز، شهر رامهرمز منسوب به هرمز نواده انوشیر بابکان واقع است که تاکنون به همین نام معروف می‌باشد... ولایت لر در مشرق و شمال شوشتر در امتداد رودخانه کارون علیا و شعب متعدّد آن واقع است. ولایتی را که در خاور و جنوب کارون علیا قرار دارد، حمد الله مستوفی لر بزرگ نامیده و مجاور شولستان در مرز فارس است. کرسی لر بزرگ شعر ایذج بود که مال امیر هم به آن گفته‌اند. این شهر در پای کوه‌ها واقع بوده... به پل سنگی بزرگی که در آن شهر روی کارون بسته بودند نیز معروف بود. این پل که خرابه‌های آن هنوز دیده می‌شود، به نام مادر اردشیر بابکان "خره زاد" نامیده می‌شد. در دو جانب رودخانه، چهار فرسخی شمال باختری ایذج، شهر کوچکی است موسوم به سوسن... پنجاه میلی خاور مال امیر در مرز فارس و نزدیک خاوری‌ترین شعبه رودخانه کارون شهر لرجان (لردگان یا لرکان که همه آن‌ها از کلمه لر ترکیب یافته) واقع است» (رک. لسترنج، ۱۳۸۶: ۶۵-۲۵۰)

### ۳. زبان ایرانی

امروزه هنوز انسان‌شناسان نتوانسته‌اند پیرامون محلّ پیدایش انسان آغازین نظریه دقیقیه را ارائه نمایند. آن چه مهم است این که پراکندگی انسان در هر گوشه از جهان، واحدهای فرهنگی را فراهم می‌کردند و این گروه‌ها رفته رفته به تحولات فکری-زبانی نیز دست می‌یافتند... بی‌شک خانواده‌های زبانی هر یک به

گروه‌های کوچک‌تر تقسیم می‌شوند. این خانواده‌ها، روزگاری در میان یک خانواده مشترک در محلی ویژه صحبت می‌شده است که سپس به علت انشعاب اقوام به شاخه‌های گوناگون و اماکن مختلف، زبان آن‌ها نیز تحوّل یافته و لغات تازه‌ای پذیرفته است ولی با تمام این تحوّل‌ات زبانی دارای همان ریشه‌های خانوادگی می‌باشند (رک. جهانبخش، ۱۳۸۳: ۲۳).

«زبان ایرانی اصطلاحاً به زبان واحد و بر ریشه اصلی و اساسی تمام لهجات مختلفی اطلاق می‌شود که در ایران از آغاز مهاجرت آریاییان تاکنون معمول بوده است و در حقیقت به منزله مبنا و اساس آن است. این زبان شعبه‌ای است از زبان هند و ایرانی که آن به نوبه خود یکی از زبان‌های هند و اروپایی یعنی زبان‌های مجموع اقوام سفیدپوستی است که منزل‌گاه‌های اصلی آن‌ها از هندوستان تا سواحل اقیانوس اطلس در اروپا و جزایر بریتانیا گسترده است. زبان هند و ایرانی اساس زبان‌های نو و کهن هندی و ایرانی بوده است. زبان ایرانی از دوران مهاجرت اقوام آریایی و سکایی به نجردهای ایران، زبان عمومی سکنه این سرزمین گردید. لهجه‌های زبان ایرانی هنوز در قسمت بزرگی از آن اراضی پهن‌اور باقی است» (همان، ۳۷). در روزگار ما گذشته از فارسی دری که فارسی نو نیز خوانده می‌شود، در این سرزمین هنوز گویش‌های متعدّد ایرانی رایج است که بعضی از آن‌ها آثار مکتوب و ادبی نیز دارند و بسیاری دیگر تنها زبان محاوره اقوام بزرگ یا کوچکی است که در گوشه و کنار فلات ایران زندگی می‌کنند (رک. خانلری، ۱۳۸۲، ج ۳: ۲۹۲)

خانواده زبانی:



### ۱.۳. زبان‌های رایج در نیمه غربی ایران

زبان‌های ایرانی شمال غربی: کردی سوارانی، گیلکی، کرمانجی، کردی جنوبی، بهدینی، بلوچی، مازندرانی، طالشی، تاتی، سمنانی، راجی، گورانی، ایرانی مرکزی، سنگسری، مراغی، هورامی

زبان‌های ایرانی جنوب غربی: فارسی، بختیاری، شوشتری، بهبهانی، دزفولی، رامهرمی، هندجانی، قناتی، ماهشهری، بندری، لری، لکی، لارکی، سیوندی، بشاکردی، اچمی

### ۱.۱.۳. زبان بختیاری

«در کوهستان بختیاری و قسمتی از مغرب استان فارس، قبیله‌های بختیاری و ممسنی و بویراحمدی به گویش‌هایی سخن می‌گویند که با کردی خویشاوندی دارد اما با هیچ یک از شعبه‌های آن درست یکسان نیست و میان خود آن‌ها نیز ویژگی‌ها و دگرگونی‌هایی وجود دارد که هنوز با دقت حدود و فواصل آن‌ها مشخص نشده است. اما معمول چنین است که همه گویش‌های لری و بختیاری را جزو یک گروه بشمارند» (خانلری، ۱۳۸۲، ج ۳: ۲۹۶) گویش بختیاری یا لری بختیاری، از گویش‌های جنوب غربی ایران و گویش مردم بختیاری است که جزئی از مردم لر به شمار می‌روند و به آن‌ها لر بزرگ می‌گویند و در جنوب غربی ایران ساکن هستند. این گویش یکی از گویش‌های زبان لری به شمار می‌رود و تفاوت‌های اندکی با سایر گویش‌های زبان لری از جمله خرم‌آبادی و لری بویراحمدی دارد. به گفته راولینسون زبان لری از پارسی باستان مشتق شده که همزمان با زبان پهلوی به صورت جداگانه تکلم می‌شده است. این گویش مانند دیگر گویش‌های ایرانی جنوب غربی لهجه‌های متعددی دارد که به طور کلی از نظر جغرافیایی می‌توان آن را به چهار نوع گویش تقسیم نمود:

اول: منطقه شرقی که قسمتی از دنباله رود کارون، شهرهای شمال و شمال شرقی خوزستان را شامل می‌شود و همسایه کهگیلویه و بویراحمد نیز هست.

دوم: منطقه جنوبی که از میداوود و رود زرد تا رامهرمز و هفتکل است.

سوم: منطقه چهارلنگ که از فریدن و فریدون‌شهر تا دورود را شامل می‌شود.

چهارم: بختیاری میانی که شامل تمامی طوایف هفت لنگ می‌شود و از محدوده الیگودرز شروع و تا مناطق جنوبی ادامه دارد و قسمتی هم از چهارلنگ کیان ارثی را در بر می‌گیرد.

### ۲.۱.۳. گویش‌ها و گونه‌های زبانی ساحل خزر

«این زبان‌ها که شامل گیلکی و مازندرانی (طبری) و طالشی و تاتی و فروع این‌هاست در سواحل جنوبی و جنوب غربی دریای خزر رایج است. گرگانی که لهجه خاص فرقه حروفیه بوده امروز از میان رفته است. مازندرانی و گیلکی ادبیات محلی قابل ملاحظه‌ای دارند و از این میان مازندرانی صاحب آثار معتبر بوده که بیشتر از میان رفته است» (جهانبخش، ۱۳۳: ۱۳۸۳)

### ۱.۲.۱.۳. گیلکی

زبان گیلکی از گروه زبان‌های ایرانی شمال غربی و زبان مادری بخشی از مردم استان گیلان است. این زبان با زبان پارسی میانه نزدیکی دارد و ظاهراً گویشی جداگانه از دیلمی بوده است. اصطخری می‌نویسد «قسمتی از گیلان (جیلان) طایفه‌ای از ایشان هستند که زبانشان با گیل و دیلم متفاوت است» (خانلری، ۱۳۸۳، ج ۳: ۲۸۴) «در آثار مورخان و جغرافیا نویسان اسلامی، گذشته از فارسی دری که زبان رسمی و اداری کشور ایران بوده و پهلوی جنوبی (پارسیک) که تا سه چهار قرن بعد از اسلام زبان دینی ایرانیانی شمرده می‌شد که به آیین زرتشتی باقی مانده بودند از چندین گویش دیگر که در نقاط مختلف این سرزمین پهناور متداول بوده ذکر آمده است. در این کتب که از اواخر قرن سوم تا دهم هجری تألیف یافته به بیش از چهل گویش ایرانی اشاره شده است. از جمله آن‌ها گویش گیلکی است» (همان، ۲۸۱) گیلکی را می‌توان به چند بخش تقسیم کرد:

اول: گیلکی لاهیجان (بیه پیش - گویش جلگه‌نشینان خاور سفیدرود) در منطقه‌ای محدود از شمال به دریای خزر، از جنوب به سیاهکل، از غرب به آستانه و حسن کیاده تا مرزهای کوچصفهان و از شرق به لنگرود و رودسر که به تدریج با گویش مازندرانی می‌آمیزد.

دوم: گیلکی رشت (بیه پسی - گویش جلگه‌نشینان باختر سفیدرود) که در رشت، لشت نشاء، خشکبیجار، صومعه‌سرا، خممام، بندرانزلی، فومن و شفت بدان سخن می‌گویند.

سوم: گالشی، گونه‌ای که مردم نواحی کوهستانی لاهیجان بدان سخن می‌گویند.

مردم شمال غربی گیلان به زبانی دیگر از خانواده گویش‌های کناره دریای خزر که زبان طالشی باشد تکلم می‌کنند. این زبان به زبان مازندرانی بسیار نزدیک است.



#### ۴ . تحولات زبان

تحولات تاریخی هر زبان از جهات مختلفی صورت می‌گیرد از جمله:

- اصوات و واج‌های زبان
- نظام یا دستگاه صرفی و نحوی زبان
- واژگان زبان

«در بررسی‌های تاریخی زبان‌های ایرانی، دوره جدید از نظر تاریخی با استیلای تازیان بر ایران، آغاز می‌شود و تا زمان حاضر ادامه دارد. در این دوره زبان‌ها و گویش‌های متعدد و مختلف، هر یک صورت تحول یافته و دنباله طبیعی زبان‌های ایرانی دوره میانه است. زبان‌های ایرانی دوره جدید از آن جهت که در حال حاضر نیز به کار می‌روند، زبان‌های زنده محسوب می‌شوند. از برخی زبان‌ها دوره جدید علاوه بر صورت ملفوظ، صورت مکتوب نیز باقی است مانند طبری، گیلکی، کردی و...» (باقری، ۱۳۸۳: ۱۰۸)

تحولات تاریخی مورد نظر در این تحقیق از نوع تحولات اصوات و واج‌ها و واژگان زبان است که عبارتند از:

- حذف مصوت‌های پایانی
- حذف هجای پایانی
- تبدیل آواگروه‌ها به یک مصوت کشیده
- حذف برخی از واج‌های سازنده واژه برای ساده‌تر تلفظ کردن آن
- حذف یکی از دو صامت آغازی
- خروج برخی اصوات و جایگزینی اصوات دیگر
- تبدیل واج‌ها به واج‌های دیگر.

#### ۵ . بررسی اشتراکات لفظی گویش گیلکی و بختیاری

پرسشنامه فرهنگستان زبان و ادب فارسی به منظور گردآوری گویش‌ها برای گنجینه گویش‌های ایرانی تدوین شده است. در جدول زیر، که با استناد به واژگان پرسشنامه مذکور تنظیم شده، شماری از واژگان بختیاری و گیلکی و معادل فارسی آن‌ها قرار گرفته که نشان دهنده اشتراکات این دو گویش است. واژگان مشترک این دو گویش بعضاً در برخی ویژگی‌های واجی یا آوایی است که روند برخی تحولات را می‌نمایند.

مراد از گویش گیلکی در این مقاله، گویشی است که سه تقسیم فوق را در بر می‌گیرد و گویش بختیاری بیشتر بخش دوم از تقسیم‌بندی این گویش را در نظر دارد.

واژه بختیاری		واژه گیلکی		واژه فارسی	
Xæst	خست	Xa:f	خاش	ostoxa:n	استخوان
Xærs	خرس	ærsə:	ارسو(گا)	æfk	اشک
au	آو	ou a:v a:w	او آو (گا) آو (لن)	a:b	آب
tæf	نش	tæf	نش (گا) (رو)	a:tæf	آتش
go:væ:ɾeft	گوارشت	go:ro:f ga:ra:f go:ræ:f	گوروش(لن) گاراش (گا) گورش (غ)	a:ro:f	آروغ
o:sejau	اسیو	a:sejou	آسیو(لن)(رو)	a:seja:b	آسیاب
ojne	اینه	æjne	اینه	a:jene	آینه
ba:Gele	باقله	pɪle ba:Gæle	پيله باقله	ba:Gela:	باقلا
ba:leɟt	بالشت	ba:lɪf	بالیش	ba:leɟ	بالش
bæra:r	برار	bæra:r a:bæra:r	برار (لن) آبرار(گا)	bæra:dær	برادر
bælg	بلگ	vælg bælg	ولگ (شع) بلگ (لن)(ل)	bærg	برگ

ko:lk da:r	كلك دار	ko:lk ko:lke	كولك كولكه	po:rz	پرز
po:hl	پهل	pul	پول	po:l	پل
peleko:n	پله كن	pələka:n pəltəko:n	پله كان (ر) پلتنكون (لن)	pelleka:n	پلكان
pəhli:	پهلى	pəli: pa:lu:	پلى (كا) پالو (لن)	pəhlu:	پهلو
təve	توه	taue ta:ve	تونه (ش) تاوه (غ)	ta:be	تايه
təv	تو	tau	تو (كا)	təb	تب
do:fæk	دوشك	du:fæk du:fu:k	دوشك (شغ) دوشوك (ر)	to:fæk	نشك
to:rbe	توبه	turbe	توبه	tu:bre	توبره
rə	ره	ra:G ra:	راغ را	dja:de	جاده
dyelezGe	جلزقه	djeleGde dja:nəGde	جلزده (ر) جرزده (كا)(پاشا)	djeli:Ge	جلیقه
djend	جند	djInd ədjInde ədjIne	جیند اچیند (ش) اجنى	djen	جن
dji:v	جیو	dji:f	جیف (پاشا)(كا)	dji:b	جیب
fju	چو	fju	چو	fjub	چوب
fju:Ga:	چوفا	fju:ra:	چوفا	fju:xa:	چوفا
xərmægəz	خرمگز	xərmægəz	خرمگز	xərmægəs	خرمگس
gena:s	گناس	djanə:s game	گنيس (لن) گنه (لن)	xənis	خمسيس
fouga:rd	شورگرد	foupa:rd	شوپر	xo:ffa:ʃ	خفتاش
əftou	آفتو	a:ftou	آفتو	xo:rʃi:d a:fta:b	خورشيد آفتاب

hu:fe	حوشه	ɣu:fe	غوشه	xu:fe	خوشه
dæva:	دوا	dæva:	دوا	da:ru:	دارو
ha:lu:	هالو	xa:lu:	خالو (گا)	Da:i:	دایی
do:htær	دهدر	dætær	دتر (ش)	do:xtær	دختر
dered ræz	درد رز	dær ræz	دار رز	deræ:xtæ angur	درخت انگور
deræuf	دروش	dærouf	دروش (گا)	deræff	درفش
dero:	درو	do:ru: dæru:	دورو (ش) درو (ش)	do:ru:s	دروغ
dæs	دس	dæs	دس (شخ) (ر)	dæst	دست
do:deh	دوده	du:te	دوته	du:xtæ	دوخته
di:	دی	djo: du:	دیو (گا) دو (ده)	du:d	دود
du:	دو	du:	دو	du:r	دوغ
di:	دی	de	د	di:gar	دیگر
ʃa:ɾʃau	چارشو	ʃa:dæʃou ʃa:ʃou ʃa:ɾʃou ræxtæxa:bi:	چادشو (ده) چاشو (گا) چارشو رختخوابی (ن)	ræxtæxa:b pi:ʃ	رختخواب پیج
po:f	پف	fɯ:fe fæfe	فوفه (ش) ففه (گا) (غ)	Ri:je	ریه
zo:ni:	زونی	zæo:ne zo:ni:	زئونه (ن) (غ) زونی (ن)	za:nu:	زانو
zejne	زینه	zæna:j	زنای (ن) (غ)	zæn	زن
sepu:s	سپوس	su:pu:s	سپوس	sæbu:s	سپوس
ko:fe	کفه	xa:ve xauæ xæfe	خاوه (گا) خونه (ده) خفته (گا)	so:ɾfe	سرفه
semænd	سمند	sæmænd	سمند	si:ma:n	سیمان
ʃo:n	شون	ʃa:n ʃo:n	چان (شخ) چون (ش)	ʃa:ne	شانه
ri:z	ریز	rik	ریک	ʃen	شن

ملاحظاتى در اشتراكات ميان گویش‌هاى گيلكى و بختيارى ۹۵

na:fta	ناشتا	vi:fta:j	ويشتاى	so:bha:ne	صباحانه
gu:fge:li:	گوشتگىلى	gu:f ku:li: gu:f gu:li:	گوشت گولى گوشت گولى	sæ:dæ:f	صدف
ri:	رى	ru:	رو	su:ræ:t	صورت
?a:mu:	عامو	?a:mu:	عامو(ش)	?æ:mu:	عمو
Gi:el	قيل	djæl	جئل (گا)	?æ:mi:G	عميق
kæ:s	كس	kæ:s	كس	fa:mi:l	فاميل
aula:d	اولاد	oula:d za:k	اولاد زاك	fæ:rzæ:nd	فرزند
Go:lma:sæ:ng	فلما سنگ	Gæ:la:sæ:ng Ga:bla:sæ:ng	فلا سنگ (گا) قابلا سنگ	fæ:la:xo:n	فلاغن
fæ:rxæk	چرخك	fæ:rxæ	چرخه (شخ)	GerGere næ:x	قرقره نىخ
pi:ja:le pa:le	پياله پاله	pi:ja:le	پياله (شخ)	ka:se	كاسه
kou:f	كوش	kou:f	كوش (ده)	kæ:fj	كفش
fauko:læ:	شوكله	fouku:la:	شوكلا	ko:la:h næ:mæ:di:	كلاه نمدى
keli:t	كليت	keli:t	كليت	keli:d	كليد
ko:l	كول	ko:l	كول	ko:nd	كند
ku:	كو	ku:	كو	ku:h	كوه
pe:fu:	پشو	pi:fe pi:fa:	پيچه (ش)(گا) پيچا (غ)	go:rbe	گرهه
geli:	گلى	gu:li:	گولى (شخ) (ر)	gæ:lu:	گلو
go:nbæ:ð	گنبذ	go:nbæ:ð go:nbæ:ð	گنبذ (ش) گنبذ	go:nbæ:d	گنبذ
da:l	دال	da:l	دال	la:fxo:r	لاشخور
lær	لر	lær	لر (ش)	da:vær	لاغر
da: da:je	دا دابه	da:di: da:da: dæ:de	دادى (گا) دادا (گا) ده	ma:dær	مادر
ma:s	ماس	ma:s	ماس	ma:st	ماست

mers	مرس	mirs mærs	میرس (لن) مرس (گا)	mes	مس
mersgær	مرس گر	mirs gær	میرس گر	mesgær	مسگر
mi:	می	mi:	می (گا)	mu:	مو
mlx	مخ	mlx	مخ	mi:x	میخ
no:m	نوم	no:m	نوم	na:m	نام
no:mzæd	نمزد	næmzud næmzud	نمزود نمزوت	na:mzæd	نامزد
næva:t	نوات	næva:t	نوات	næba:t	نبات
pære	پره	pære	پره	næxta:b	نخ تاب
mæli:l	ملیل	la:le mi:li:	لاله میلی	velærm	ولرم
hævæng	هونگ	hæfæng	هنگ	ha:væn	هاون
hi:me	هیمه	hi:me	هیمه	hi:zo:m	هیزم

### ۱.۵. ریشه شناسی برخی از واژگان

استخوان (فارسی) / خاش (گیلکی) / خست (بختیاری): «چنان می‌نماید که استخوان از سه پاره (است + خو + ان) ساخته شده است. واژه‌ای است که نمونه را در استوار و استودان نیز دیده میشود. «خو» می‌تواند بود که ریختی از احو:  $\text{œxɔ}$  در پهلوی باشد به معنی هستی. «ان» نیز پساوند بازخوانی است. بر این پایه معنای نخستین و بنیادین واژه، بخش سخت و از پیکر آدمی است که هستی وی بر آن استوار شده است» (کزازی، ۱۳۸۵، ج ۱: ۴۳۴) «ستاک واژه «أست» به معنی هر آن چیزی است که سخت و ستوار و ستبر است. این واژه را با os فرانسوی و انگلیسی و hueso اسپانیایی می‌توانیم سنجید» (همان: ۲۲۸) «اهو:  $\text{œhɔ}$  یا احو:  $\text{œxɔ}$  نیروی زیستی است» (همان: ۱۸۲) قرابت استخوان  $\text{astaxvan}$  پهلوی و استخوان پارسی با  $\text{œst}$  اوستایی و  $\text{œ}t\text{ti}$  سانسکریت به معنی عظم عربی فقط جزء اول کلمه را آشکار می‌کند. این لفظ در پهلوی استو و در اوستا آسته و آستی است. خاش و خست از ریشه استوان است با تحولاتی در آواها و واج‌ها. همین ریشه در «هست، هسته، خسته (استخوان و دانه میوه) و در واژه «پیلسته» نیز به چشم می‌خورد که مرکب است از پیل + استه (مخفف استخوان) به معنی دندان فیل و عاج.

اشک (فارسی) / ارسو (گیلکی) / خرس (بختیاری): تحولاتی که در دو واژه ارسو و خرس پدید آمده یکی دگرگونی واج آغازین است: الف ← ه ← خ؛ دیگر افتادگی مصوت پایانی  $\text{œrsɔ}$  →

hœrsɔ:→xœrs «در فارسی باستان اغلب ختم کلمه به مصوّت بود اما در تحوّل کلمه از فارسی باستان به میانه و جدید، مصوّت پایانی و گاه صامت پیش از آن حذف می‌گردد» (جهانبخش، ۱۳۸۳: ۲۰۴).

آب (فارسی) / او، آو (گیلکی) / او (بختیاری): اوستایی آپ a:p، سانسکریت آپه a:pœ، فارسی باستان آپی a:pi، پهلوی آپ a:p و در بعضی لهجه‌های فارسی آف، آو و آو گویند. آب را با eau در فرانسوی و aqua در اسپانیایی و aqua در انگلیسی می‌توان سنجد. «گمان می‌رود اصل این واژه از «آبو» زبان سومری مأخوذ باشد که به معنای آب شیرین است» (طاهری، ۱۳۸۲: ۳۰).

آتس (فارسی) / تش (گیلکی) / تش (بختیاری): در پهلوی آتخش ا:tax و در اوستایی آترش a:tar است. «مصوّت‌های a: و œ که در آغاز کلمات فارسی باستان است در فارسی میانه اغلب حذف می‌گردد و در فارسی جدید دیده نمی‌شود» (جهانبخش، ۱۳۸۳: ۲۰۴).

آسیاب (فارسی) / آسیو (گیلکی) / اسیو (بختیاری): مرگب از آس + آب یعنی آسی که با آب گردش می‌کند. اصل این لغت آس آب بوده به سکون سین و سین را کسره داده‌اند آس آب شده بنا بر آن که در لغت فارسی حرف آخر مضاف مکسور است و چون فارسیان الف ممدوده را دو الف اعتبار می‌کنند و مقرّر است که هرگاه بر اوّل کلمه‌ای که مصدر است به الف ممدوده یکی از این چهار حرف که بای زایده و بای امر و میم نهی و نون نفی باشد، درآورند، یک الف را به یاء قلب کرده الف دیگر را به حال خود می‌گذارند و چون کلمه آس را بر آب افزودند و یک الف آب را به یاء قلب کردند، آسیاب شد و چون در فارسی واو به یاء و برعکس تبدیل می‌یابد، آسیاو گفتن صحیح باشد که آسیو و اسیو صورتی از آن است؛ و در «آسیاب» باء و واو هر دو به کثرت استعمال افتاده است. «ریشه پهلوی این واژه آسیاب با حرف پ است که ترکیب یافته از دو بخش «آس» به معنی سنگ و «آپ» به معنی آب که امروزه آسیاب با حرف ب تلفظ می‌شود و لفظ «آس» مأخوذ از «آسان» به معنی سنگ که ریشه آن اوستایی و به قولی سانسکریت است. لفظ آس در کلمات «استاش» یا «آسن» به معنی آسیاب دستی یا آسیاب بادی دیده می‌شود» (طاهری، ۱۳۸۲: ۳۴).

آینه (فارسی) / آینه (گیلکی) / آینه (بختیاری): در پهلوی a:denœk و a:jenœk. مخفف آینه است. به حدس مؤلف انجمن آرای ناصری در لفظ آینه، هاء علامت نسبت است و یاء مبذل هاء و معنی لفظ، آهنی است چه در اوّل آینه را از آهن ساختند و نام آن را آینه (آهنی) گذاشتند. در این صورت، آینه مزید فیه آینه است. «در پارتی آدینگ a:denæg گرفته شده از ریشه di در پارسی باستان didy = بین و پارسی دیدن و افزاری که می‌توان خود را در آن دید» (پاشنگ، ۱۳۷۷: ۹۱).

بالش (فارسی) / بالیش (گیلکی) / بالشت (بختیاری): به معنی تکیه که زیر سر نهند، در جواهرالحروف نوشته مأخوذ از «بال» که به معنی پرهای بازوی مرغان است چه در اصل وضع از پر مرغان می‌آکنند. در پهلوی *ba:ri:f n* وجه تسمیه آن است که در قدیم بالش همان را می‌گفتند که در وقت نشستن در پهلوی راست و چپ برای تکیه دادن دست می‌گذاشتند و متدرجاً در متگا هم استعمال شده مثل این که لفظ بالین هم همین طور است و هر دو لفظ بالش و بالین منسوب به بال (بازو) است. بالیش صامتی در میان افزوده دارد و بالشن صورتی دیگر است از بارشن مانند خورش و خورشن و خورشت؛ رامشن و رامش که در فارسی جدید واج پایانی حذف شده است:

*ba:sI:f n → ba:I:f n → ba:II:f → ba:le:f*

*ba:ri:f n → ba:II:f t → ba:le:f t → ba:le:f*

«لفظ بالش یک واژه فارسی اصیل است و اما در زبان ترکی کلمه دیگر به نام بالش یا بالشت وجود دارد که آن عبارت بوده از پانصد مثقال طلا یا نقره که در کیسه چرمی می‌نهادند» (طاهری، ۱۳۸۲: ۸۴).

برادر (فارسی) / برار، آبرار (گیلکی) / برار (بختیاری): پهلوی: براتر، در سانسکریت بهراتر و در اوستا براتر. برار حذف صامت «د» و آبرار یک صامت «آ» افزوده دارد.

برگ (فارسی) / ولگ، بلگ (گیلکی) / بلگ (بختیاری): «از واژه پهلوی *vælg* و *værk* از اوستایی *værekæ = برگ* (پاشنگ، ۱۳۷۷: ۱۴۶). از جمله تحولات تاریخی زبان فارسی، تبدیل واج‌ها به یکدیگر است. واج «و» در صورتی که پس از آن مصوت «a:» یا «œ» قرار گیرد، به «ب» تبدیل می‌گردد چنان که در «برگ»، «برف»، «بهار»:

*vœrkœ → værk → barg*

*vœfrœ → værf → bœrf*

*va:hœrœ → vœha:r → bœha:r*

همچنین «ر» به «ل» تبدیل و مصوت پایانی آن حذف شده است.

پل (فارسی) / پول، پورد (گیلکی) / پهل (بختیاری): در اوستا پرتو *per-teu* و در پهلوی *pɔ:hr* و *pu:hl*

تابه (فارسی) / توئه، تاوه (گیلکی) / توه (بختیاری): «به پهلوی *ta:bæk* گویند. تاب و تاوه نیز آمده است» (پاشنگ، ۱۳۷۷: ۲۰۳). «تاب از مصدر تابیدن به معنی گرم کردن است. تپ *tæp* در اوستا و



مشتقات آن، تفت *tæftæ* (تبدار) و تفتنو *tæfnu* (تب) در این نامه مینوی بسیار است. در فارسی، ناخوشی تب و جزء دومی واژه آفتاب و تابه و تابش و تافته و تفسیدن و تفتیدن و جز این‌ها از همین بنیاد است» (پوردادود، ۱۳۸۶: ۹۰).

جلیقه (فارسی) / جلقده، جرقده (گیلکی) / جلقه (بختیاری): «جلیقه یا جلیقه مأخوذ از جلیتکا یا ژلیتکا *Giletka* زبان روسی است. این واژه به فرانسوی ژیل *Gilet* است که حرف تاء در آخر آن نوشته می‌شود اما تلفظ نمی‌شود و لفظ *ka* در آخر کلمه پسوند است» (طاهری، ۱۳۸۲: ۱۲۷)

خسیس (فارسی) / جنس، گنه (گیلکی) / گناس (بختیاری): در فارسی لفظ دیگری نیز بدین معنا هست: کنس. گنه و گناس از یک ریشه‌اند و شاید با نفوذ عربی گ به ج (جنس) بدل شده باشد.

خورشید (فارسی) / آفتو (گیلکی) / افنو (بختیاری): «واژه‌های پهلوی در این معنی هور *haur* یا خور *xaur* و متر *mItr* یا مهر *mehr* است که در پارسی خور و مهر شده، این واژه آمیغی است. بخش دومین آن «تاب» به معنی تابش و گرماست و بخش نخستین آن، «آف» می‌باید ریختی از «آب» باشد. آب در پارسی در معنی درخشش و تاب و فروغ به کار برده می‌شود» (کزازی، ۱۳۸۵، ج ۴: ۱۹۴) آفتاب «واژه‌ای است فارسی اصیل و در زبان پهلوی آفتاب با حرف پ تلفظ می‌شده... و صورت ترکیبی آن روشنایی تابنده و گرم معنی می‌دهد و این کلمه هم بر خورشید و هم بر نور خورشید اطلاق می‌شود» (طاهری، ۱۳۸۲: ۳۲)

دختر (فارسی) / دتر (گیلکی) / دهدر (بختیاری): «دختر و دخت با همین ریخت در پهلوی به کار برده می‌شده‌اند. ستاک واژه *dx:x* همان است که در ریخت دوش در دوشیدن مانده و در دوشیزه که نامی دیگر است دختر را. دختر در بنیاد و ریشه به معنی دوشنده است و این نام از آن روی بر وی نهاده شده است که در خانمان‌های کهن آریایی، کار دختران دوشیدن دام‌ها بوده است. دختر با *daughter* در انگلیسی و *tochter* در آلمانی سنجیدنی است» (کزازی، ۱۳۸۵، ج ۱: ۳۳۰) در «دختر» و «دهدر» صامت «ه» به «خ» و «ت» همراه با مصوت به «د» تبدیل شده است. «در پهلوی به الفاظ دخت و دت (لفظ دت هم اکنون در گویش‌های محلی روستائیان لک زبان لرستان متداول است) دختر و دوشیزک تلفظ می‌شده است» (طاهری، ۱۳۸۲: ۱۶۱).

سرفه (فارسی) / خاوه، خوئه، خفه (گیلکی) / کفه (بختیاری): در فارسی نیز کھیدن و کُ که زدن و کُ که زدن به معنی سرفه‌های سخت و پی در پی است. در انگلیسی نیز *cough* به همین معناست.

سیمان (فارسی) / سَمند (گیلکی) / سَمند (بختیاری): هم ریشه با *cement* انگلیسی و اصل کلمه (سمنت) فرانسوی است.

شانه(فارسی) / چان، چون(گیلکی) / شون(بختیاری): همه از یک ریشه با تبدیل «ش» به «چ» مانند آن چه در «شبان» و «چوپان» صورت گرفته است.

صبحانه(فارسی) / ویشتای(گیلکی) / ناشتا(بختیاری): ناشتا از «ن» (نفی و سلب) + آشتا (خوردن) کسی که از صبح چیزی نخورده باشد. این لفظ از ماده «آش» به معنی خوراک است با حرف «نا» که علامت نفی است. در سنسکرت «ناشیتَه» به معنی غذا نخورده از ماده «اش» به معنی خوردن است. هندی باستان  $\text{æ}t\text{ʃ}na:ti$ ،  $\text{æ}t\text{ʃ}$  قیاس: فارسی (آش)، ریشه as از ad خوردن و با  $\text{edo}$  لاتینی و  $\text{essen}$  آلمانی و  $\text{to eat}$  انگلیسی می‌توان سنجد. ویشتای، وشنه، گرسنه و در تداول عام، گشنه، در پهلوی «گرسه» و در سنسکریت «گرس»، در اوستا، «گر» به معنی بلعیدن است. «در پهلوی گرسگ  $g\text{O}:\text{fS}\text{O}:\text{g}$  بوده است. ریختی کهن‌تر از آن ورسگ  $w\text{Irs}\text{æ}g$  می‌توانسته است بود. از این ریخت درکردی، واژه ورسی مانده است» (کزازی، ۱۳۸۵، ج ۱: ۳۸۹) «واژه آش به معنی مطلق خورش است و امروزه در فارسی نام غذای مخصوصی است، کلمه آشپز و آشپزخانه یادآور معنی اصلی آن است و ناشتا مرکب از نا+ آش» (پورداوود، ۱۳۸۶: ۲۳۹).

صدف(فارسی) / گوش کولی(گیلکی) / گوش گلی(بختیاری): در فارسی، گوش ماهی؛ کولی قسمی از ماهی کوچک استخوانی و پرگوشت است که در مرداب انزلی و بحر خزر فراوان است. با توجه به تداول فارسی، شاید کولی به معنای عام «ماهی» به کار رفته باشد. گلی شاید همان گولی دیگرگون شده کولی و یا به معنای گوی و گردی باشد. در نزه القلوب گوش گلو جانور بحری است که جهت مهره زدن به کار آید.

قرقره نخ(فارسی) / چرخه(گیلکی) / چرخک(بختیاری): «چرخ ریختی است از چخر در پهلوی چخرگ  $\text{ʃ}\text{æ}xrag$  که در پارسی چرخه شده است. در واژه‌هایی از این گونه که دارای «خ» ساکن است، آن گاه که از پهلوی به پارسی می‌رسند، جابجایی رخ می‌دهد. نمونه‌هایی دیگر از این گونه، یکی «سرخ» است که در پهلوی «سخر»  $\text{SO}:\text{xI}$  بوده است که ریختی از آن در پارسی «سهر» است و دیگر «بخر» که «برخ» شده و ریختی دیگر از آن بهر است» (کزازی، ۱۳۸۵، ج ۴: ۴۱۸) «در اوستا «چخر»  $\text{ʃ}\text{æ}xr\text{æ}$  در سانسکریت «چکر»  $\text{ʃ}\text{æ}kr\text{æ}$  در پهلوی «چرک»  $\text{ʃ}\text{æ}rk\text{æ}$ . در فارسی حرف راء پیش از حرف خاء در آمده است. چنان که واژه‌های اوستایی وفر در پهلوی وفر و در فارسی برف؛ یا سوخر در پهلوی سخر و در فارسی سرخ و جز این‌ها» (پورداوود، ۱۳۸۶: ۲۴۵)

کلید(فارسی) / کلیت(گیلکی) / کلیت(بختیاری): «واژه‌ای است یونانی که بدین زبان کلیدس Kleios و Khleiss نامیده می‌شود و با واژه Key در زبان انگلیسی و Clef فرانسوی همی‌ریشه و هم

## ملاحظات در اشتراکات میان گویش‌های گیلکی و بختیاری ۱۰۱

معنی است. معرّب آن اقلید و مقلاّد و جمع آن مقالید است. این لفظ معرّب در قرآن کریم مذکور است» (طاهری، ۱۳۸۲: ۲۸۷).

گنبد(فارسی)/گنبد، گمبذ(گیلکی)/گنبد(بختیاری): «ریشه پهلوی این واژه گمبت g:nbœt است و به عقیده بعضی مأخوذ از واژه آرامی و معرّب آن جَبَد است. این واژه را تحت قاعده‌ای که در زبان فارسی وجود دارد گنبد با حرف ذال هم می‌گویند و در زبان عرب به لفظ جَبَد ملفوظ است» (همان، ۲۹۹).

لاشخور(فارسی)/ دال(گیلکی)/ دال(بختیاری): دال را در فرهنگ‌های فارسی عقاب گرفته‌اند که باید نسر تازی باشد و امروزه در گیلان به یکی از همین مرغان شکاری بزرگ اطلاق می‌شود. در برهان قاطع پرنده‌ای است که پر او را بر تیر نصب کنند و به عربی عقاب گویند.

مادر(فارسی)/ دادی، دادا، دده(گیلکی)/ دا(بختیاری): در «دا» حذف هجای پایانی رخ داده و «دده» صورتی است از «دادا» و دهخدا گوید «دا» مخفف «دایه» یا «داه» باشد. «ریشه پهلوی کلمه دایه، «دایک» و مأخوذ از اصل کلمه هندی «دا» به معنی شیر دادن و مادر است. کلمه دایی که به معنی برادر مادر است منسوب به دا یعنی مادر است و نیز واژه دایه به معنی زن شیر دهنده غیر مادری از همین ریشه است» (طاهری، ۱۳۸۲: ۱۶۰).

نام(فارسی)/ نوم(گیلکی)/ نوم(بختیاری): «نام واژه‌ای است آریانی (=هند و اروپایی)، در اوستایی ناما، در پهلوی و نیز در اوستا «نام» شده است. این واژه در فرانسوی nom در آلمانی name و در انگلیسی هم name و در اسپانیایی nombre است» (کزازی، ۱۳۸۵، ج ۱: ۱۶۸).

ولرم(فارسی)/ لاله میلی(گیلکی)/ ملیل(بختیاری): شاید میلی و ملیل نسبتی با هم داشته باشند. در تداول عامه «ملول» گویند نه گرم و نه سرد. در بعضی لهجه‌های ایران «ملوم» گویند که شاید مخففی از ملائم باشد. مليله در طبّ حالتی است میان تب و تندرستی.

هیزم(فارسی)/ هیمه(گیلکی)/ هیمه(بختیاری): «در اوستایی، ائسمه esmœæ بوده است و در پهلوی ازم Izim. نام دیگر هیزم در پارسی هیمه است و چنان می‌نماید که از همان ستاکی برآمده است که هیزم» (کزازی، ۱۳۸۵، ج ۴: ۲۷۰).

## ۶. نتیجه‌گیری

با بررسی‌های انجام شده در این تحقیق، در سطح کلمات (اسم و صفت) و نه جملات و صرف و نحو، چنین استنباط می‌شود که وجود اشتراکات لفظی میان دو گویش گیلکی و بختیاری، هر چند متعلق به دو حوزه جغرافیایی کاملاً متفاوت، حاکی از پیوند دیرین و عمیق فرهنگ‌ها و زبان‌های رایج در ایران است که می‌توان ریشه آن را در اصل و اساس خود یعنی زبان هند و ایرانی دنبال کرد. همچنین وجود اشتراکات این گویش‌ها با برخی زبان‌های اروپایی همچون لاتینی، انگلیسی، آلمانی، اسپانیایی و فرانسوی، وجود زبان مادر هند و اروپایی را بیش از پیش تثبیت می‌کند. با بررسی عمیق‌تر و گسترده‌تر درباره این اشتراکات، می‌توان گامی فراتر در جهت بازشناسی و بازسازی لغت‌های کهن و نادر زبان فارسی برداشت و گویش‌های رو به فراموشی و خاموشی را ثبت و ضبط نمود. دستاورد این تحقیق، اثبات وجود اشتراکات در دو گویش گیلکی و بختیاری در سطح لفظی است و در مواردی از نظر آوایی و واجی نیز تحولاتی یافت شده است. همچنین بعضاً از زبان عربی تأثیر یافته شکل برخی حروف تغییر کرده است. بررسی‌ها نشان می‌دهد که متأسفانه این دو گویش در خطر نابودی است و پدران و مادران اصرار دارند فرزندانشان فارسی صحبت کنند. این عامل با کاهش دانسته‌های واژگان این گویش‌ها، از یک سو باعث اختلال در فرایند زایش واژگانی و دستوری می‌شود و از سوی دیگر با تشدید دو زبانه شدن گیلکی و بختیاری و استفاده اجباری از واژگان فارسی در گفتگوهایشان، فرایند مرگ تدریجی این گویش‌ها شتاب می‌یابد. بنابراین جای آن دارد که از خانواده‌ها گرفته تا اجتماع و مراکز علمی و آموزشی، در جلوگیری از این زوال کوشیده با تحقیقات و پژوهش‌ها و فعالیت در زمینه به کارگیری هر چه بیشتر گویش‌ها و لهجه‌ها و زبان‌هایی که هنوز رایج‌اند، فرایند خاموشی این میراث ملی را متوقف کنند.

## کتاب‌نامه

### ۱. کتاب‌ها

باقری، مه‌ری. ۱۳۸۳. تاریخ زبان فارسی. با مشاوره حسن انوری. تهران: قطره.  
پاشنگ، مصطفی. ۱۳۷۷. فرهنگ پاشنگ. تهران: محور.  
پاینده (لنگرودی)، محمود. ۱۳۶۶. فرهنگ گیل و دیلم. تهران: امیرکبیر.  
پورداوود، ابراهیم. ۱۳۸۶. فرهنگ ایران باستان. تهران: اساطیر.  
جهانبخش، فرهنگ. ۱۳۸۳. تاریخ زبان فارسی، از ذبیح‌الله صفا و دیگران. تهران: جامی.  
خلف تبریزی، محمد حسین. ۱۳۴۲. برهان قاطع (۵ ج). به اهتمام محمد معین. تهران: ابن سینا.  
داعی الاسلام، سید محمد علی. بی تا. فرهنگ نظام (۵ ج). تهران: دانش.  
دهخدا، علی اکبر. ۱۳۷۳. لغتنامه. تهران: مؤسسه لغتنامه دهخدا  
سرتیپ‌پور، جهانگیر. ۱۳۷۲. ریشه‌یابی واژه‌های گیلکی و وجه تسمیه شهرها و روستاهای گیلان.  
رشت: گیلکان.

طاهری، سید محمود. ۱۳۸۲. فرهنگ ریشه‌یابی واژه‌ها. تهران: اندیشه‌های گوهر بار.  
کزازی، میر جلال‌الدین. ۱۳۸۵. نامه باستان (ویرایش و گزارش شاهنامه فردوسی) ج ۱. تهران: سازمان  
مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).  
\_\_\_\_\_ . ۱۳۸۵. نامه باستان (ویرایش و گزارش شاهنامه فردوسی) ج ۴. تهران: سازمان  
مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).  
لسترنج، گای. ۱۳۸۶. جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی. ترجمه محمود عرفان. تهران:  
علمی و فرهنگی.

### ۲. مجلات

طاهری، اسفندیار. بهار و تابستان ۹۱. «ریشه‌شناسی واژه‌هایی از گویش بختیاری». ویژه‌نامه  
فرهنگستان (زبان‌ها و گویش‌های ایرانی). دوره جدید. شماره ۱.

